



بازدید شد  
۱۳۸۱



بازدید شد  
۱۳۸۱



۹۲۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: فلسفه و حکمت (ترجمه) جلد ۲	مؤلف:
موضوع:	شماره قفسه: ۱۵۴۶
شماره ثبت کتاب: ۸۵۶۹۲	تاریخ ثبت: ۱۳۱۵

بازدید شد  
۱۵۴۶





کتاب چهارم

علم مالمع الطبع



۱- موضوع علم مالمع الطبع تقیبات آن - علم بعد الطبع می یاب

دکمه بازکننده در نسخه ارسطو بعد از علم طبعی از علم کثرت فرد ارسطو

علم را هم نسخه اولی هم برده و در تعریف آن گاهی میگوید علم اصول و علم اولیه است که یکی علم موجودات

موجودات است و این در تعریف در واقع نفس الدلیلی است زیرا به صفت تمام علوم / نسخه

فرضی موجودات است و بعضی از آنها کتب میکنند در انواع مخصوص موجودات (علم

فردی و علم نسبی و علم حقیقی و غیره) و برخی کتب میکنند از چیزی که در موجودات است

فردی که از وجود او چیزی متغی نیست (علوم ریاضی) لکن هیچک نفره را در موجودات

نفسه و بعضی از چیزی که نفسی است و بعضی از چیزی که در وجود او چیزی متغی نیست (علوم ریاضی) لکن هیچک نفره را در موجودات

که نمی دانیم و دارد در نفس و طلب قریب و علم که موجودات قریب و علم که دارد

حقیقت حقیقی

آن خواهی که

بسیار من است حقیقی با اعتبار خواص که در نسخه و بعضی از چیزی که در وجود او چیزی متغی نیست

حقیقت مالمع اصول و علم اولیه

علم بعد الطبع را علم حقیقی مطلق می نامند که برای سلب مطلق است کثرت بر علم اعتبار آنرا بسیار با اعتبار نسبت به شیء دارد

و بعضی نسبت به نسبت بین آنها است و حال آنکه قصه علم فرق الطبع به هم دارد

تعیین نسبت نیست بل ذات مطلق بسیار است و در صد و دهم وجود مطلق است

که علم اولیه بسیار است

این علم را به حقیقت تقسیم کرده اند اولاً به علم که مورد است به نسخه ناسا -

نسبت موجودات ناسا - نسبت رابع به اصل و علم موجودات (وجود مطلق - مابعدی)

که مورد است به حکمت الهی

نسبت اول نسبت در مورد آن به بعد الطبعی تصاعده برای آنکه در این ج (از خصوصیات و صفات علم مورد نسخه با اعتبار که به علم اولیه دارد)

نسبت بسیار است لای مکتبته مالمع اولیه آنها حکمت الهی بعد الطبعی ناسا است که علم اولیه

بعد اصل و علم اولیه در نظر گرفته علم تمام حقایق و موجودات را از آنها اقتباس میکنند

۲- منشوع درون علم بعد الطبع و نسخه اولیه - بعضی حکایت منفی میگویند

بعد الطبع سینه از قبیل کتب تقیبات (تباع کانت) و کتب فی تقیبات کتب و غیره میگویند

موجودات

حقیقت حقیقی

نسبت موجودات ناسا - نسبت رابع به اصل و علم موجودات (وجود مطلق - مابعدی)











که علم مقول یقین است و معلوم نیست که عقلا مندرج دارای یکی باشد  
 و لا اقل عقلا خود مقتضی آن قدری مکرر دقت کنیم یقین حاصل شود که یکی است  
 این سبب را مقید از هر طریقی متضاد علی کرده اند طریقی ادله یقین آنهاست که  
 مردف اند یعنی سبب مقول مردف است به شک

در نزد معاصرین سبب در این قرار می گیرد (( بر زمین امکان یقین آباء علم و عربت به ذات  
 تحقیق بسیار با علی است به سبب ظهور بسیار - باضافه آباء خود این علم در خارج  
 مرضی دارد یا آنکه قطع نمی است و علم است به احوال و سبب که در نظر غیر از سبب است  
 در این جایز در سبب وجود دارد آنرا می بیند با مکان علم حقیقت بسیار مردفند  
 (تصویرین) سبب مقول مردف است با اعتباری

۲ - مذکور یقین و مذکور احتمال و مذکور شک - در فرق گفته  
 که سبب است بر قدری علم را متقید از قطع نظر شک یقین محال نظر قرار داده بودند در  
 نزد این یقین علم یقین کن حقایقی بر انسان مکتوف ترانده که در آنجا شک بر فرضی

شبه معلوم که علم یقین بسیار

بنا بر ظاهر

خود را

ندارد و یقین این عقیده اینست که مقتضی که نفس بهینه با وجود هر امر شکست  
 سبب ضرر را در قسم تمیزان تشخیص دارد اولاً آنرا سبب مطلق منکر علم یقین بودند نهایتاً آنجا  
 در جایی برای شک قابل بودند از این عقیده که مردف است با احتمال می کنند که وجه علم آنها  
 بهینه مقول شک است به بعضی امور که تمیزان کرده اند بر در عمل یعنی عقاید و اگر در را  
 بر بعضی تمیزان ترجیح دارد به قسم اول که سبب بودند که بر وجه یقین برای فکر کرده و می بودند که  
 تمام عقاید و نظرات از شک شک در یک وجه بهینه که مقتضی که در هیچ امر بسیار و اظهار می  
 که عقیده احوال سبب را یقین حقیقت است این عقیده من تحقیق میورد در صورتی که بر وجه  
 تنها را قیاس یقین به به عقلا احوال به شک قابل یقین به هیچ وجه ملحق نیست چه مردف تصور  
 یقین تصور احوال محال است

۳ - تاریخ مذکور شک - میسر معلوم کرد که این عقیده به از سبب سبب  
 نیست نه زیرا که از اصول موضوعه آنها این بود که هیچ خبر یقین نیست بعینه با پس و ناگوار است



انان خود مقیاس را بر جزا است بقیه گزیرایس تحقیقی و جزا را اگر چه بنده مسلم آن مال است

رضا علم حقیقت کن به توفیق آی مریکس است

زفا علم حقیقت که این است معرفت آن میسر نمی آید  
از فرق بین شکیبایی و سوسطی این است که آنرا شکر حقایق بودند و حال شکیبایی در کار میسر  
نموده دل را راضی که تنبای عمر حقیقت حاصل گردد و در این امر نیز بر وجه خیر و قطع افکار را می  
مکرمند - فرق دیگر این بود که سوسطی، عقیده خود را در سیر افلاک ابرامیده داشته و دل  
سوسطی را

مکرانه - فرق در این بود که سوسطانی، عقیده خود را در این مکتب  
اینکه تعلیمی عقاید مبنی بر اخلاق را احرار میبرد (لا محاله نظرها) در واقع مکتب خود را مکتب

بالمعنى وبقصد خطايت وبقاصد اذ واقع كمال موفقة كالبين منب بفرض وبقصد  
فواء خطايت وبقاصد سايى له وقرض كبر كبر بقصد وقرض بر اراه مردم وعلب بقصد  
مستكك كبر حقيق اذ در عقده باشد منبى است كبر مرس آى پيرى است  
(٢٢٥ - ٢٢٥) مواضع عقده او دلائل ضد بقبض در ثبات يافى كبر مرس آى

(۳۶۵ - ۲۲۵) موافق عقیده او دلائل صمدیه در این باب  
آگاه کرد پس آیه ای که در این باب درج شده در ترجمه خود آفرید تا با آنکه سکت می  
در باب از نفس حکم و حال کسی است که حیات را از خود سلب کرده و به قید می درآید

در باب ادعای علم و جاهل کسی است که سب را از خود ببرد و بگوید که من

علی باهنگ در آخر از افکار رأی را طریقی خود کرده و در  
مقدمه میگوید و در آخر از افکار رأی را طریقی خود کرده و در

منہ سے نہیں ~~اعراض و ظوار پرست~~

ببین که زینت علی شاد و اعراف گفت

و ظاهر اینست که ثابت و ثابت به مقتضی که در ظاهر ظاهر باشد و برای هر  
تو شخص ممکن بود که در این ظاهر ظاهر باشد و این عمل نیز نیست و ثابت  
و در هر که نمی تواند تحقیق به مقتضی عمل نیز باشد

2/ نصف

کتاب در اقصای مدینه فی سبیل الله رابا قنبر الی تعقیب نماز و قدر از زمین

لغظه که در فرق لغظه اقبال نه گزیده  
که شعر انزلی دم اطلاق (۷۰۰ عرق ۹)

ببقعة، لا فرق ببقعة، اجمالاً، كرسنه  
لجئهم انزیدم (باق م) (٧٠٠ عرق ٩)

عصية بن آية محمد وده حبه در اثبات هر جور آقا محمد غرور که بعضی

قصه پس از آنکه مرده در راه افتاد و مرده را در راه افتاد و مرده را در راه افتاد

تقبل

در تناقص و خلف که در همه چیز ملاحظه شود

و در کتب متاخره و حقیقه که از سید محمد باقر است

در چه قطع یقین نتوان رای داد زیرا که خبر نسبی است البته در بعضی و علی حدیث



در اول قسم دوم در اختلاف و تناقض است بر غیر و اختلاف هم غیر است لکن معلوم است که در هر دو  
 در اول قسم دوم در اختلاف و تناقض است بر غیر و اختلاف هم غیر است لکن معلوم است که در هر دو  
 علامه بر این ائین بیدیم متوجه است که اولاً حقیقی وجود ندارد تا ثانیاً علت وجود دارد  
 نیز حقیقت نیست است در اینجا هر دو دلیل بر وجود علت و دلالت در با غایت  
 هر چه خارج از کل است خطای طریقی است که در هر طریقی علم حقیقی معلوم خارج از کل است  
 که چه در هر طریقی است که در هر طریقی علم حقیقی معلوم خارج از کل است  
 هیچ عنوانی در خلاصه که بین قرار اولاً تناقض ثانیاً اقرارش ثالثاً نیست را که تسل  
 و ثابت هر یک می گوید که هر دو را مردم یا به هر میانه یا به کل در صورت اقرارش هر دو  
 نمود که خلف آن ممکن است دیگر حکم این امر فرضی است که محال نشود در صورت قیام  
 درستی که غروب جلالت قیامت است اما در صورت تناقض می در صورت آن امر اعمی  
 به این به این دلیل خود قائم به دلیل در این حکم است آنچه نیز غروب است به این  
 ثانی و که در اول قسم دوم در اختلاف و تناقض است بر غیر و اختلاف هم غیر است لکن معلوم است که در هر دو

در اول قسم اول قسم بعد از میلاد (۴۰۰ قبل از میلاد) و قبل از ازل و قبل از هر عقده  
 گفت با شریک علم طبع نموده و این عقیده رسید که علم طبع نیز از تحقیق احوال  
 نیست من آنها صورت که در هر دو  
 این نوع خلاصه نیست در نزد متقدمین که در نزد مدرسان و متفکرین  
 بصورت عقیده و نیست فقط من باب اظهار علم در طریق مباحثه و مجادله  
 علمی است و مطلبی که می خوانند مردمان از علوم و فلسفه متفکر نشوند  
 این مطلب را بر خود می بینند  
 در نزد متفکرین و بای نیست که عقیده که در وجود دارد و مدون  
 به (نقدی) در این که بعد از اقطع خواهد بود که در هر چه که دلائل مقدمه  
 این و یا به نیست است و یا نمی گوید که این و یا به نیست است  
 چه امروزه وجود علم حقیقی است که در راه آن شک نمی آید که نه انجی  
 که متوجه این نظریات که علم ممکن است یا نه بل تمام مناقشات بر این

برایت مریض علم را بجا می آید

۲ - دلائل اهل شک - پس در حق دلائل و حجت از قوه شک اگر

مانده داشته بخ قطع از قطع نظر تالیخ است و در این قبیل دلائل تنها مس باب

مباحثه علم است لا غیر

تمام دلائل و حجت از قوت چهار عینیه و یکی از قوتی که فلا صید کرد اولاً

چون نامنا خطا نامنا ناقص را بجا عدم ممکن عقل در اثبات حقیقت عینی

خود مقصود از چهل این است که چون تمام جزئیات علم مربوط و مربوط به علم

به یکدیگر آمیخته اند که با علم باری و حال اینکه در باره غلبه امور با علم پس

بقول آنها علم ممکن است

برای رایج خطا نام است که در زود ما مورد مورد ناقص و ناقص ناقص

از خطا تمیز داده پس یک دلیل صواب است که در توجیه آن سکینه

که عقل انسانی غلبه از خطا است (خطایای حواس و حال و سنیاسیون)

و در این میان و حجتی و غیره) در همین است و خطا حود را بقدری کفایت می آید

پس قیادی و غیره که گفته در خطا است

و در قوه دلائل فوق از سایرین است و در میان دیگر نیز که است پس تمام

آنها ناقص عباد است از اثبات این امر که عقل انسانی با ضرورت خود بخود

ناقصت دارد چه از حیث رای و مکان و چه از حیث قوای مختلفه روح

و اما از حیث رای دلیل اینکه با جهل است که در قوه حواس و در قوه حواس

به محسوسات و از حیث مکانی این قوه که خبر که در مکانی از سرور است

در دیگر از خیرات شمار است و بالعکس و اما از حیث قوای و اعظم و کینه

چیز که در نظر عقل خوب است و در حواس است و آن چیز که در نظر

عقل از سرور است محسوسات است خود حواس با هم ناقصت

دارند بل عقل انسانی خود گفته خود را ناقص گشته











و مخالفت عقل نیز ضد خارج از عقل است این عمل اولی اختلاف است و در اکثر  
 که عقل خود را به آنها حکم میکند تا آنجا که اختلاف است اما بعضی است که در عقل نفوذ پیدا میکند  
 در ترتیب است هم در این که بر آن که این عمل قوه کرده مخالفت ترتیب است در وقت صفت  
 کمتر کرد  
 در اولی این قوه خبری که است دلیل قوه جاری آنها است در این که قوه قریه که در  
 معطوف بر عقل نیز است حقیقت که در حور زان است که در این عقیده است بسیار صحیح  
 قوه که در قوه قریه است زیرا عدم کفایت عقل در ثبات حقیقت می خورد و دلیل است  
 که عقل انطوری دانسته هیچ قسم اعمای در راه ادعای نماند این امر هر است که در آن  
 در مرتبه در معروض علیه را بعد از دلیلی قبول کم عقل قوه قریه و در این وضع وضع کم  
 همان قوه خواهد بود که آنها قوت دارند بر این طریق هیچ نقض از عقل الهی بجز در این  
 تر از حد زان و قوه محقق متعینا در راه خود است که بهر است که در جریانه که این  
 عقل خارج شده از خود را که در این است خواهد بود - حقیقت این است که عقل در راه خود  
 منع ندارد و در این که در حقیقتی در که قوه محقق در است که این ادعای عقل دلیل بر آن است

قدوار که

و این عقیده عقل در راه خود را در عقیده است اولی عدم علمی است که  
 تصریح الی این است که در هر چه در این عقیده مستقیم تمام و کامل است در هر یک عقیده  
 به این که در این عقیده است این است که هم در قول این در خود دارد و در هر یک که در این  
 برای ثبات عدم کفایت عقل در این اقامه میکند و این خود دال است  
 بر عقیده آنها به اعتبار بسته لای در این علمی کفایت عقل  
 این است که هر چه در این عقیده در عقیده که عقیده و عقاید است  
 بهر حور است عقل که در این در قوه در این که عقاید است هر قرآن دلیلی عدم کفایت عقل  
 در راه عقل که در این عقیده در این عقیده که عقاید است که در این عقیده - اگر چه  
 که در اول عقل عقاید این است که هر چه در این عقاید است که عقاید است در هر یک  
 و عقاید را که عقاید حور را در این است که در راه آنرا شک در است  
 اولی عدم کفایت عقل که در این عقاید است که عقاید است که در این عقاید  
 نیز به هم می آید که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید  
 عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید

این عقاید را که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید  
 این عقاید را که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید  
 این عقاید را که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید  
 این عقاید را که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید  
 این عقاید را که در این عقاید است که در این عقاید است که در این عقاید









قاضی که فی نفسه نیست و بهر است حاصل میگردد این دلیل بقیه بر اینست که نفس با او در مقامی است  
 بدلی نفس و هر که بعد از او میماند حاصل میگردد و حال نفس نیز که در حق هر نفسی است  
 نفسی که در حق او است که نفسی که در حق او است که نفسی که در حق او است که نفسی که در حق او است  
 در حقیقت اینست که در طریقه بقیه بر اینست که نفس با او در مقامی است  
 طریقی را باشد و آنرا کرده که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 و بیانات اینها نیز از اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 بقیه بر اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 بعضی مطالب هر چند که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 از اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 مناصح (از اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 بر اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 چگونه از اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است  
 بقیه بر اینست که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است که در طریقی است

[illegible]

از کتب نفیسی امیر کبیر





۴۲  
راضی معلوم است که علم و این تبه عقده این فرقه است و است در جبهه خراج میروای  
نما. بگویند عقده صوری که صورت است و است در جبهه

۸- من عجب اعتبارش خارجی - دلائل برین - از قرآن و حدیث و کتب معتبره

اولاً - میرے قصیدے میری سحر کی (با انضمام و حذف) دلیلیں ہیں کہ میرے قصیدے میری سحر کی

[illegible]

مکره بآرام و جویض طوق دیگر و در این لایه است که در آن

نهاره

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء به القلوب  
والعلم نوراً يضيء به القلوب

که زنت کما در دهر فداست نه ای و درین مقام ایستاده

این امر در اختیار این آید و انچه که در این  
کتاب به تصنیف و تالیف این کتاب است

مقدمه که در این کتاب

اینکه منصفه او هم صادر بر مطلق استغنیای خود از قائل است که هم او را بر بقعه است

رسوبات تسخیر هم رسوبات استرسین و جاذبه بعضی قاعی ساخته هم رسوبات استرسین

در این کتاب که در این کتابخانه است

مجلسه اول در بیان کلیات و مقدمات

[illegible]

نویسند: سید محمد تقی میرزا

الحمد لله الذي جعلنا من خلقه  
وآدم عليه السلام من خلقه

تجربہ و تامل کا مجموعہ کہ جس سے ہر آدمی حقیقت کی پہچان کر سکتا ہے

و در این امر لا اقل در سطح نظر و در این است لال ملک و در قمر بنی

[illegible]

وهم دارد که در جگر کثرت از این دودها که کثرت است و است که در معلوم را می







۱- این مطلق مطلق است و غیر مطلق مطلق است و غیر مطلق مطلق است

معلوم کرد که این مطلق مطلق است و غیر مطلق مطلق است

معلوم کرد که این مطلق مطلق است و غیر مطلق مطلق است

۹- مذهب معتبر در دینی - پس معتبر در عقاید این مذهب معتبر است

عقیده است که خود علم را ناقص نداند این مذهب از کانت است و از مذهب است

که علم یعنی مبنی حقایق بسیار مکتب است و ملاک ادب و اعتدال در این قرار دارد

۱- بسیار جامع از ادب و اعتدال علم، آنرا از طریق آزادی است که در اصل خود

مبنی علم و علمی است - هر نفسی و ظاهر ذهنی اعتبار مطلق است بسیار مکتب است که در خود

آنرا با وجود این باشد و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است

۲- اگر گفته شود که هر نفسی و ظاهر مکتب نیست بسیار کمالات صریح باشند

از این مکتب تران قیام که در مکتب

مکتب را معنی مکتب معنی شده

در مکتب

۱- این مکتب را مکتب مکتب طوطی از مکتب است و ثابت است و ثابت است

چون این مکتب است و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب





اور پھر یہی ہے

پس باینکه علم و تحقیق نیست و بواسطه آنست که بنا بر ادق و اقل علم و معرفت من بسیار گشت  
 و از جهت آنکه که از خود بگویم معلوم و محقق باید و بنسبت از حرکات محسوس است معلوم  
 علمی که بواسطه آنها تصور نماید علمی است تحقیق  
 پس اگر مطالب حق را در نظر گیرم پس باینکه علم که هم به محسوسات و هم به برائت و بر حقیقت  
 محسوس و بر این هم ادراک داخل اند که حقیقت که معلوم اند

[illegible]

کونا مرصفت

و. تعالیٰ رحمۃ قوۃ تصدیق

۱۰۰

[illegible]

مکونه در طبع است در واقع بعضی امور از ضروریات خودی است  
که بکنه معلوم راجعی و علم حرکت و یا معلوم از حق حقیقت خارجی باشد  
چنانچه در طبع خود را از نباتات عقیده خود را به محسوسات و محسوسات خود را  
محمود بر حسب که علم به معقولات را از حرکت و یا این امر را به معنی  
و قطع محض است زیرا در از در حال خارج است یا آنکه مساوات حاصل در  
در این خارج از احوال بهج اندر بر این در این صورت باقی نماند  
از احوال تا در آنکه متعده نماند و در احوال است پس این









این سخن منور است به سبب تصور کمال و دلالت بر آنکه هر یک از این دو مبدء است  
و الله اعلم بالصواب و مع ذلك انما سبب تصور هر یک از این دو مبدء است

که از حدیث سرحد گفت است  
 به حرمی جامع مع نور است و در آن در آن جامع است مع شفا هم  
 نور است و شفا است در آن کعبه نور که در آن علم است در آن علم نور است  
 علم است در حدیث علم و مع علم است در حدیث علم است در حدیث علم  
 حدیث علم است در حدیث علم در حدیث علم است در حدیث علم

که در حدود آنهاست و آنچه از نظر انحصار و ادعای آنجا دارم در طرفین آنجا  
آنها را نوشته ام و بارها در این مسئله در کمال است و آن در ادعای صاحب احوال  
در صحت آنست که در احوال و مسائل است و هر یک پس در تحقیق آن است  
نقص است و هر دو جنبه و علاوه بر آن در حق اینصدام که در آنجا است  
تمام است و نیست و در کمال است

در باب دومی مقصد از کلام است که معلوم گردد در علم و حکمت  
و تحقیق معلوم حقیقت باید بود است از علم مثلا منزه هم تصور است  
از تصور که از علم را نام گرفته هم خواهی

۱۱ - صاحب قصه‌ی رجب - خارج - در قصه‌ی رجب در حدود ۱۵۰  
 سال قبل از این فقط گفته‌اند که در نظر مردم این است که در صورت قتل این  
 خارج باید در آن نظر داشت - قصه‌ی رجب در این است

این قرارداد در ۱۷ شهریور ۱۳۰۳ در تهران منعقد گردید و در آنجا  
که در آنجا امضاء و در آنجا امضاء گردید و در آنجا امضاء گردید و در آنجا  
امضاء گردید و در آنجا امضاء گردید و در آنجا امضاء گردید و در آنجا

[illegible]











لب نفس لا یستحق در علم را از آنکه خود را متعلق است به وجود ذات

از نفس

در حق سوم - موافقت اشیا با حق تا آنکه یکی از آنها  
لعل که در حقیقت و در نظر اشیا با حق وجود داشته باشد  
تعلق که در نفس خود را در باره آن اشیا در نفس می بیند  
نفس موافقت در حق را می بیند که تعلق در حق خود را را اشیا  
دارد و مکنه و آثاری را مطلع اصول خود می بیند - و دیگر در حق  
کانت می بیند قبل از حق تعلق را بر کرد اشیا و در حق می بیند  
شعور که می بیند ترتیب نام را غیر داده اشیا را در حق تعلق  
طواف می بیند

لام صمد و غیره در حق است و این اشیا را در حق  
در نظر از خود دارد که آنرا را تعلق که در حق  
خود را در باره اشیا را در حق می بیند  
موافقت از این است

از نفس هم کانت خود را می بیند چنانچه در احادیث آمده است  
من نفس کانت معطوف به حق و من هم من معطوفه لب نفس  
من هم در حق تعلق می کند

و در حق آنرا متعلقه را در حق

اول هم اول - اگر قصد کانت از این است که در حق تعلق نیست هر چه قصد امکان است  
که در حق موافقت اشیا با حق و در حق از نفس هم که خود قصد

نفس خود را در باره اشیا با حق تعلق خود را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست

نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند

نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند  
نفس کانت از این است که در حق تعلق نیست و این اشیا را در حق تعلق می بیند













آنرا با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 خود است با وجود وجود و ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 ادراک با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید

تبدیل آنرا با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 و ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید

و علم ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 و علم ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 و علم ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید

لاشع

صفت کبریا

در هیچ موجودی و آنرا با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید

ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید

و علم ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 و علم ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید  
 و علم ادراک که با وجود علم ادراک که با تصور می شود این اجماع می آید



























پس در صورتی که در قیاس در قیاس در قیاس  
 موجود است که در آن در قیاس در قیاس  
 من بعد از آن که در آن در قیاس در قیاس  
 پس در صورتی که در آن در قیاس در قیاس  
 علت مختلف الانامی موجود است که در آن در قیاس در قیاس  
 تغییر است و در صورتی که در آن در قیاس در قیاس  
 ممکن شود

پس طبیعت خبر است که در وجودش منزه از اوقات و اشیاء  
 موجود در قیاس که در آن در قیاس در قیاس  
 در نظر آورده اند و آنست که در آن در قیاس در قیاس  
 تا آنجا که در آن در قیاس در قیاس  
 هر چیزی که در آن در قیاس در قیاس  
 هم است در آن در قیاس در قیاس  
 در آن در قیاس در قیاس

در صورتی که در آن در قیاس در قیاس

پس با این حال در آن در قیاس در قیاس  
 هم است در آن در قیاس در قیاس  
 موجود است که در آن در قیاس در قیاس

### فصل سوم

طبیعت - ماده و حقیقت

طبیعت - ماده و حقیقت  
 هم است در آن در قیاس در قیاس  
 و آنست که در آن در قیاس در قیاس  
 موجود در قیاس در قیاس  
 در نظر طبیعت در آن در قیاس در قیاس  
 آنرا در آن در قیاس در قیاس  
 در آن در قیاس در قیاس  
 در آن در قیاس در قیاس





در میان تقدیر و امر و نهاده و یک است که آیت الله علیه (ع) در این  
موضوع می گویند که رافع را در این است که در میان آن و لغت آن است  
از آن تقدیر و امر و نهاده و یک است که آیت الله علیه (ع) در این  
تألیف است که در این است که در میان آن و لغت آن است  
در در نظر او و در در نظر او و در در نظر او و در در نظر او  
تقدم را فرموده و در در نظر او و در در نظر او و در در نظر او

[illegible]

۳۔ مواہب راجعہ نیرائی و رضا - رابع ماہیت و ان

افضا و ابر و حوضه دارد که همه آنها را در حوضه حرمه خوانند و آنرا در  
اوله - و این که برای آنها در حوضه حرمه حرمه خوانند و آنرا در  
که در حوضه حرمه حرمه خوانند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم



لی این مری بهر جهت پس در درام تمیلات در این مری و در این

۲- لب نفس (گفت) زبان را با مقاری  
 میرساند بقدر لب نفس پس به خط اولی خود میرساند  
 خود که اینها قطع نظر از این وجود دارد نقطه ای که  
 که نفس قریب به زبان را از این خط میخورد کند که نقطه  
 عقده لب نفس با قدام فرق این است که اگر یکدیگر علی  
 اینها تنها و بقیه لی ادراکات است که اگر از اینها را در  
 معاد است که لب نفس زبان را از اوجها و آنه مع  
 است و بعد از آنه قول از این مری خاص بقیه لی مری بقیه لی  
 لب رقا بقیه را بر زبان گفت که از رقیب اولی و اولی  
 خط اولی مری و خط اولی از رقیب و خط اولی و خط اولی  
 تلاحق و دیگر خط اولی از رقیب و خط اولی و خط اولی  
 حین که وقت هم صفتی و لیچ هم در صحنه

پس در این خط در نظر از مری است مری و است که این خط است  
 که در یکدیگر آن را من حین القوه در نظر کریم و این است که تنها  
 مثل خطی مری و است بل بیست مثل اعداد در این خط  
 هم در در و در خط است اما مع عدم نهایی که این است  
 شود که خطی است که فعلی مع و لیچ مری که عدد مری است  
 که در خطی است که خطی است

بر لبه لب می زبان را خطی است که خطی است  
 که است یکدیگر که ادراکات اما عدد خطی است که خطی است  
 را در معاد که تا آن خطی است زبان را خطی است که خطی است  
 علت این است که خطی است خطی است خطی است خطی است  
 در خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است  
 با خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است  
 خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است  
 خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است  
 خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است

در خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است

خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است

خطی است خطی است خطی است خطی است خطی است



















مگر در حق و در حق نیست مناسبت را حکم نه است تمام  
رضی که در حال دیگر قضا که این مناسبت را در  
خود شمر است

در اینجا که در این حق می تواند رفع که بر این اتفاقا بطاعت  
و این الله افیات با علی بن ابی طالب که در خود و در  
دارند در این اوقات که در تمام آن است ~~نمی تواند در این~~

نمی تواند در این شمر و در حق  
حادثه که در حق است می آید  
در این که این

در این مناسبت را تا این بان مناسبت است که در در حق  
اخراج این مناسبت در خود است نه تا این چون وجود مناسبت در حق  
در این مناسبت در خود قضا است اگر قضا در حق مناسبت در حق  
وجود مناسبت در خود قضا مناسبت در حق مناسبت در حق مناسبت  
مناسبت در حق مناسبت در حق مناسبت در حق مناسبت در حق  
دارد که تمام جز در این که در حق مناسبت در حق مناسبت

۲ - راجع مناسبت مناسبت در این در این اوله خود  
طاعت در این مناسبت در این در این در این در این  
خود مناسبت در این در این در این در این در این در این  
افقار مناسبت

اگر در این اول را قضا که مناسبت در این طاعت در این در این در این  
در این در این در این در این در این در این در این در این در این  
در این در این در این در این در این در این در این در این در این  
که در حق این قانون اوله مناسبت در این در این در این  
تحقق در این در این در این در این در این در این در این در این  
در این در این در این در این در این در این در این در این در این  
تا این در این طاعت در این در این در این در این در این در این  
در این در این در این در این در این در این در این در این در این  
در این در این در این در این در این در این در این در این در این  
در این در این در این در این در این در این در این در این در این



آنکه قانونی که در نظر عقل عام و ضروری است معجز است لقانون  
 مادی است یا مادی (الفصل در ادبایست که نمیتوان) و  
 این قانون در نقطه نظر که از ادبایست معجز است و قانونی که در  
 علم به بقا و حیات و کمال و غیره و این قانون در علم  
 از ادبایست یعنی ادبایست حقیقی است در علم وجود هم آن  
 که نیست و از حقیقت آن قانون میتوان فهمید که حقیقی است  
 یا نه که است صحت آن چیست

در علم به قوه و طبیعت نفسی مادی است و ضروری که از ادبایست  
 بسیار حاصل شده و در این قوه و طبیعت است بسیار ضروری  
 معجز وجود مادی است یعنی ضروری معجز قوه و طبیعت  
 معلوم است که است بسیار واجب و ضروری است معجز  
 در ضروری که است اما در نظر که از ادبایست که از این صا  
 قوه و طبیعت بسیار حاصل خواهد شد و واجب و ضروری است

در علم وجود حقیقی است و این قانونی که از ادبایست

بیکر قوه

که از ادبایست معلوم شود که وجود ادبایست خود ضروری است و این  
 طبیعت است فضا قوه و طبیعت را از ادبایست میتوان فهمید که  
 در حقیقت معجز است از ادبایست که از ادبایست که در علم به بقا و  
 کمال و غیره و این قانون در نقطه نظر که از ادبایست معجز است و قانونی که در  
 علم به بقا و حیات و کمال و غیره و این قانون در علم  
 از ادبایست یعنی ادبایست حقیقی است در علم وجود هم آن  
 که نیست و از حقیقت آن قانون میتوان فهمید که حقیقی است  
 یا نه که است صحت آن چیست

از ادبایست که در علم به قوه و طبیعت نفسی مادی است و ضروری که از ادبایست  
 بسیار حاصل شده و در این قوه و طبیعت است بسیار ضروری  
 معجز وجود مادی است یعنی ضروری معجز قوه و طبیعت  
 معلوم است که است بسیار واجب و ضروری است معجز  
 در ضروری که است اما در نظر که از ادبایست که از این صا  
 قوه و طبیعت بسیار حاصل خواهد شد و واجب و ضروری است

پس معلوم شد که در حقیقت قوه و طبیعت نفسی وجود مطلق است  
 و در حقیقت نفسی مادی که وجود بسیار و در حقیقت مادی است











لهذا المراتب را در هم حقیقت لازم که قبول نمود عرض لب من  
 در این ماضی نمود که نه در حرکت و نه در سکون  
 حقیقی که در ماضی است و این حقیقت حقیقی است که در ذات  
 که محض است و این یعنی ذاتی که فاعل و مفعول  
 قوام و تصور و تصور و فکر و فکر و ادراک و فعل و  
 در حقیقه لب من و این همه فرد و جمعی است به هر دو  
 در هر دو وجود دارد و در ذات و در حقیقت و در ذات  
 و در ذات و در ذات و در ذات و در ذات و در ذات  
 که خود وجود و حقیقت است و در ذات و در ذات  
 که وجود را بر آن موقوف است

بر چه که در این ماضی است و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات

فعل است و در حقیقت و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات

### ۵ - حقیقه - حقیقه

در این ماضی است که در حقیقت و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات

که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات  
 که در حقیقت و در ذات و در ذات و در ذات





1206  
1207

در این باب سرفراز و داور و مدبر و مقرر است آنست که در حق و تعریف و ترویج

۹- آیت - آیت ربنا صلیت که حقیر را از کرب

اللات مبراهه لى هو ان عقده در قسم است

آل بیت حضور و دیگر سرور آل بیت صدیقی

در زمره آیه حمزه می باشد که لا ریه حمزه و حمزه در اصل خبریه است

و شانه و سینه و خا و رفته و بر پشت که خسته در آنجا ظاهر شود

حجره راقه بکلمه الله

الحمد لله رب العالمين

در تمام آلات

و خود دار در هم عین قوه حیه سرور مواد آلیه

که با من نمود کرد استخراج آن

الغیر ہے۔ لہذا اگرچہ حقیقت ہے کہ تمام کلام ایک ہی ہے۔

میلور (نام آلاست) میرزا محمد خان

بسم الله الرحمن الرحيم

در این کتاب که در دسترس است و در هر دو ترجمه هم آمده است

[illegible]

دوسری تحریر لکھی۔ (۱۰) مکرر درجہ اولیٰ

من اوده منحه بوج رطوبت و در هر سال در این شهر

از حواصی در آن عبارت است که در حواصی که در آن

لے مراد حیرت و حواس باده و سرور (۱) حیرت و حواس باده و سرور (۱) حیرت و حواس باده و سرور (۱)

خبر از مرگ و بیماری ۱۳۵۲ هجری قمری - ۱۳۵۳ هجری قمری

حقیقۃً فی نام فرایند در این مقام است

یہ ایک مختصر اور دلچسپ کتاب ہے۔

میانہ و اطراف تیرہن خواص را معارض شود

قال فيهم في











که نادره مندر لغات و در خصلت که تصدیق حواسه که  
 برگشت است از هم در مقام  
 مایه و باقیه که در اولی مرتبه است این نفس حاصل عظمی  
 از وجود نفس را در کمال در دست است و نسبت موجود این قوی  
 در مرتبه و در مقام

اینکه در نفس قوی روح و نفس است و اگر نیست  
 در وجود این قوه روح و عظمی که اگر از  
 نفس را در وجود که در راه و در مقام

۱۱ - نفس - پس قوه حسیه را در این نفس  
 در این عینه است که از تمام مایه که در قوی و نفس است تا زان که  
 در این عینه که از وسطه طور مایه را در که نفس را در وسطه احوال  
 خود تفریق میکند تا در وسطه تمام نظر و مایه که از آن در در مقام  
 معقول است بقول او (من نفسی که در عینه که در عینه  
 قوه حسیه که در این عینه در در نفس طوما نفس حسیه را در  
 انسانی در در عینه که عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 طبع عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که

نفس روح  
 روح حسیه  
 صورت جسمانی است

اینکه در عینه که در این که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 این که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 معاصرین در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 بیان شده به نفس نفس که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که

اولی - بر خلاف عینه است که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 ادویه احوال عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 بنسب احوال که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 آنکه نفس طوما که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 تحت صفت را در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که

عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 است که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که  
 اوقات را در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که در عینه که





## صلح چهارم

نفس - مادی و حیوانیت

۱- وجود نفس - از تعینات غیر معلوم که حقیقت دارد

بسیار نام دارد و خود قیام و علت آنها را باید از اولیای الهی دانست

نفس یا روح یا حیوانیت بر دو قسم است که اولیای الهی را از آن جدا می کنند

اولیای الهی را از آن جدا می کنند و آن را از آن جدا می کنند

این که در دو باب مورد بحث است من نفس و بدن و روح و بدن را

و او که غیر از این است که از آن جدا می کنند که از آن جدا می کنند

نفس به هم قسم می کنند و آن را از آن جدا می کنند و خود نفس را

نفس را از آن جدا می کنند و آن را از آن جدا می کنند و خود نفس را

۲- مذهب و اخلاق نفسی - در مقابل مادی و حیوانیت

در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

و در مقابل مادی و حیوانیت و اخلاق نفسی که علم و حکم است

یکی نفس مجرد احوال و بعضی نفس مجرد است  
 یکی نفس مجرد احوال و بعضی نفس مجرد است  
 از جهت کیفیت است این نفس مجرد احوال غیر  
 و این نفس مجرد احوال غیر از نفس  
 ثانیا - نفس مجرد احوال که نظر بر حقایق و باطن است  
 نفس مجرد احوال است که در احوال و احوال که در احوال  
 نفس اولی مجرد است که از جهت است و در حقیقت و در حقیقت  
 نفس مجرد و اولی آنکه معلوم است که از طریق نظر نفس  
 و در این نظر نفسی و عقلی که در این و در این و در این و در این  
 نفسی که در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 ثبات است و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 حقیقتی که در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 تعدادی نفس مجرد که در این و در این و در این و در این و در این و در این  
 تعدادی نفس مجرد که در این و در این و در این و در این و در این و در این



۳ - رد حاکمیت نفس در محدوده اغراض نفسی -

منتهی به حدود اغراض نفسی و فوق لفظ نفس  
 از حد لفظ نفس و غیره این نام را قبول کنم منتهی به حدود  
 نفس است یعنی منتهی به نفس بر هر تعلق که بود لفظ  
 تفسیر لفظ نفس که در غیر از آنکه ذکر تعلق آن لفظ نفس را  
 نفسی است که در آنجا که به نام از نفسی احوال بدن را  
 یعنی احوال جسم که در آنجا که به نام حس است و در این احوال  
 آن است که در این حقیقت احوال آن جسم است یا این است  
 روحی است یعنی طوری که در آنجا که به نام نفس است  
 در عرض / اما در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 فعلی صورتی و علم آنکه لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 و در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 که جسم در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 در این صورت است که لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس

در عرض

اسما کشفه برگاه

بر حد که در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 به حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 منتهی به حدود اغراض نفسی و فوق لفظ نفس  
 از حد لفظ نفس و غیره این نام را قبول کنم منتهی به حدود  
 نفس است یعنی منتهی به نفس بر هر تعلق که بود لفظ  
 تفسیر لفظ نفس که در غیر از آنکه ذکر تعلق آن لفظ نفس را  
 نفسی است که در آنجا که به نام از نفسی احوال بدن را  
 یعنی احوال جسم که در آنجا که به نام حس است و در این احوال  
 آن است که در این حقیقت احوال آن جسم است یا این است  
 روحی است یعنی طوری که در آنجا که به نام نفس است  
 در عرض / اما در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 فعلی صورتی و علم آنکه لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 و در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 که جسم در حد و لا یفوت لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس  
 در این صورت است که لفظ نفس در حد و لا یفوت لفظ نفس

از حد

در حد و لا یفوت لفظ نفس

حق لوق از تنم نمی شود یا بالعکس که در هر حرکت از هم حرکت  
 که خط سیر در حق دارد و در هر حرکت که آنرا از هم جدا می کند  
 حق به خود باقی می ماند و بقای خود  
 به وجهی که می بیند است و اینست که در هر حرکت از هم جدا می شود  
 فرق نیست در هر حرکت که از تصور خود از حرکت که اندوه فکر نمی  
 حرکت میان آن که از تصور خود از حرکت که اندوه فکر نمی  
 لغو که تصور شده در هر حرکت خود نیست که از هم جدا می شود  
 به وجهی که تفاوت از در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 و تصور در هر حرکت و قوه برق و قوه شمع و در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 موقوف به کف این امر شده اند که تمام این کواکب و اجرام مختلف  
 به هم از قوه واحد که در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 که به حرکت و جوارت و با هم در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 لغو شده اند و بعد از این همه مدت که در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 آن است در ذات حرکت از تنم را می بیند

بسم الله الرحمن الرحیم  
 حق

بسم الله الرحمن الرحیم  
 حق لوق از تنم نمی شود یا بالعکس که در هر حرکت از هم حرکت  
 که خط سیر در حق دارد و در هر حرکت که آنرا از هم جدا می کند  
 حق به خود باقی می ماند و بقای خود  
 به وجهی که می بیند است و اینست که در هر حرکت از هم جدا می شود  
 فرق نیست در هر حرکت که از تصور خود از حرکت که اندوه فکر نمی  
 حرکت میان آن که از تصور خود از حرکت که اندوه فکر نمی  
 لغو که تصور شده در هر حرکت خود نیست که از هم جدا می شود  
 به وجهی که تفاوت از در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 و تصور در هر حرکت و قوه برق و قوه شمع و در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 موقوف به کف این امر شده اند که تمام این کواکب و اجرام مختلف  
 به هم از قوه واحد که در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 که به حرکت و جوارت و با هم در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 لغو شده اند و بعد از این همه مدت که در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 آن است در ذات حرکت از تنم را می بیند

این بعد خلاصه عقیده است و در این عقیده واضح است  
 مطلب هر چه شده در هر حرکت که از هم جدا می شود  
 از آنکه فکر تصور از جوارت و تصور از قوه برق و شمع و اجرام  
 و آنرا است که در هر حرکت که از هم جدا می شود













































۱۳۱  
و همچنین در آنست که بعضی از این حرکات را که در بعضی از کلمات  
حرکات ادرج میگردانند و گاهی که ادرج را درج میگویند و بعضی

[illegible][illegible]













دانه که باقی ماندست می داند واجب که در این مرتبه  
۲ - اثبات وجود داری که - در این باب وجود امری که

دانه بر این امر واجب است  
اینکه این دانه مطلق که علت اولی است  
دانه مطلق نفس وجودی که در وجود است و در این مرتبه  
کمال است پس می که وجود در این عالم و در این است علت اولی است پس است  
نفسه تمام بر حودات است

دانه وجود دانه در این مرتبه  
دانه - دانه مطلق که در وجود است و این است  
تاما - دانه مطلق و در این مرتبه که در عقل است  
تاما - دانه مطلق که در این مرتبه که در این مرتبه  
۳ - دانه مطلق - تمام مطلق را است دانه مطلق

تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
در این مرتبه که در این مرتبه که در این مرتبه  
تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
دانه مطلق که در وجود است و این است

تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
دانه مطلق که در وجود است و این است  
تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
دانه مطلق که در وجود است و این است

تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
دانه مطلق که در وجود است و این است  
تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
دانه مطلق که در وجود است و این است  
تاما - دانه مطلق که در وجود است و این است  
دانه مطلق که در وجود است و این است































۷- خوش بینی نسبی - مقتدیان به خوش بینی نسبی را لب نیرس برادر دارند  
 ادلا از حیث عالم ذهن متذکرند قول با صفا در جمله قول غلط است زیرا که هر عالمی را که ذهن کنیم لغو یک عالم بتری  
 ممکن است مثلا اگر یک عالمی را از ذهن کنیم بعد از آنکه یکی از مضافات است اگر ارفع داریم این عالم آتونی از عالم مغز بتر و بزرگ  
 پس هیچ عالم مغز را نیز آن و کل دانست  
 فایده اگر عده عالم مکن را محدود ذهن کنیم یعنی با علم که معلوم عالم مستحق متو یک عالم که از تمام عالم بتر است در بتر است  
 مختار بتر با علم تویم که حدای عالم مجبور بوده است که همان عالم را خلق کند این یعنی با اختیار را در مضاف است پس معلوم  
 عالم با مشاهرات  
 ابراهیم و تمام اعتقاد است این معنی را که از ذهن کنیم که این عالم بتر و اکمل است با چو خوشی کلام و جزیات و مفاهیم  
 و قیاس از لوازم این عالم اکمل محبوب شده و قول تکلیف ادب و اخلاق و ترقیات و تفصیل قول خواهد بود و بهبود  
 ۸- خوش بینی مطلق - و لا از این امر اعتقاد شده معلوم شود که عقیده لب نیر را  
 درست تلفظ نشده اند و بوجه دیگری تعبیر کرده اند زیرا از این و قهر افاضات معلوم شود که در نظر آنها  
 عالم نیر که مقدار زمینی از حالات است و بتری عالمی عالمی است که این مقدار به وجهی لغو تر باشد و معلوم است که در این صورت





